

گاهندند و از بیگانه نخواهند و در خانه هیچ کسین چیزی نخورند
 بر آستان ما کسی مستورست نه کتبه و نه خون شخصی بود
 یا تمام خود سرور و پیش کرد و اند آرزو را در برید
 آستان بیت نمایند و نا آن شخص در حیات بود باشد
 آرزو جدید می رسیده باشد و نا از چشم فرو نهی آمده اند
 بجز هر محقر مستی می فرموده اند و در صحبت شراب
 دست نه شده اند بقدر وسعت طبع شرب میگرد
 آرزو سرور دار پس از کفار بهی می آورده اند
 آرزو نام ادهم را کنند هر نام را م اخطا آسیرش
 بنگار کست به جز آنکه اگر نام از خود مصامت
 کنم به من نگردد خواهد بود به چشم تقاروت به نام
 تا خواهد نگریست و آنرا با نور و نه بحالت کنم و
 سناست نامیم از هر بهی و نادانی خود را آرزو
 خواهد داد و اگر باسل خودی محض دارم به سرور صد
 خواهد کرد در مقام ایمن خواهد شد پس انسیب
 آن را دیدم به کسی مشغول کردم که اصد او به محبت

اولاد نباشد * از حضرت صدق اکبر علیه السلام *
مقبول است که فرمود که بر دستبند پروردگار شمارا
در ایام دهر شمار بسیار است دستبند است آن خود را
در معرض آن نسیم دارد آن انواع آن نسیم
بسیار است گاهی به آن نسیم می آید و سبب فیوض
همیشه شود گاهی در لسان سخنران گشت بود که می شود
همین در ای دوستان خود را روی دوستان می آید
بسیار است گاهی بواسطه سخنان قدسی گاه نظر
قدوسی تا کنون با آن دور برسد باشد این معانی
را شود نموده و بر او در معرض این آثار را با دست
که نشانه این ریاضات شود و مذکور شد عوالم باشد
* و ظاهر حدیث * آن است که خفیه را پیش نمی ماند
را که عوالم را اندر همیشه این فیاض از مبدأ فیاض
تایخر است و لیکن قابلیت دارد است پس اگر
نسیمی همیشه خود را در معرض فیوض نه سبب دارد
بیشتر از آن فیوض هرگز نمیگردد و ظاهر ادراک امثال

این قبوّل نامی است و لهذا سید الواعظین علیه السلام
 فرمودند که هلی مع الله وقت در ابا حنا ب اقدس این
 وقت است که در این وقت کنجایش نثار و ملک
 عترت و ذریه مسلمان و ز فرمود که همیشه نیست
 هر چند در آن وقت آن حضرت اعلی مقامات
 آنرا ان الواعظین است که در نور قابیست خود
 بر دور دور در این راه است که همیشه عمل
 قیامت در مسجد است و این قبض اندر گاه گاه است
 و این در آن است آن نثار و گاه آن نثار از لواعج
 مویانی و ششده * حضرت محمد باقر ع * منقول
 است که آن حضرت در ۷۰ روز که عالم بهتراست از هزار
 عالم و هزار زاهد و مصلح که یک رکعت نمازی که عالم
 که آن حضرت از دنیا میرود یک رکعت نمازی که عالم بکند و
 ظاهر آنرا از این عالم عالمی است که شیخ السجده و احباب
 نثار از عالم موی و مصلح و مستغول عبادات کرده
 باشد و گرنه عبادات او کمال است بلکه بسیار است.

راه بود اگر بر وجه مطلوب نباشد بیگی از عیب او بدین
 عیار است * پرسید که اگر حق سبحانه و تعالی این را و حق آنرا که
 در شب ترا از دنیا بمانی رعایت خواهد اند و امروز
 مناسب چه کنی گفت هر آنچه عار آموزم و طلب عالم کنم
 * حکایت * در میان عرب با دشمنی بود که یوسف نزد فرست
 اهل علم گردان و ز نادبی عار را انکار می کردی یکی از
 ارباب دولت به نفس رسانید ای ملک گفته اند این زمان
 شرب تمرد نام است رو عادت شده قبول من مانده و آنچه
 ملک بایشان کرده ام من که عرض کرده اند که در این
 تربیت نیست. ظهور کرده شود که در زبان فکر و تعبیر
 بد که که را احد ملک چون این باشند خود اعدایند که عادت
 کند شده هم که در بی داعیت و اندک است که را
 ملک باشد امشب در هر صفت با شاه اقدان صبری و
 که قبول کرده چون شصت روز از ملک را در دست
 به خانه زاده ای عالم آورد چون کوش فرا داشتند او را
 که با آن ملک را خوش آمد و با او هر صحن کرد و تمیز گفت

ای ملک گاه باشد که این زاهد یک نفس فرس من صدر
 را به باد و دود ملک کشت این چه نوع تواند بود وزیر که بیج
 بشاهد و کینه دل بر فریاد بر آورد که ای شیخ من جمیل
 ای منم بر حضرت و جب العالمین بر ای تو فرستاده و سلام
 گفته در پیام این است که این به ریاضت تا کشیدی و عبادتها
 که کردی همه مقبول حضرت باشد و بر ای بیمار زیدم بعد از این
 براحت من قبول شود که ریاضات و عبادات کن تا چه
 چون این سخن بشنید خوشی و قوت کردید و فریاد بر آید
 که ملک منم زاهد چه کنم که در این مرده و سایه ای
 و خاطر مرا از اندوه و غم تا به بهایش فرود آئی تا آن وقت که
 که دارم بر ای تو بیایم و زبردت ای شیخ من فرشته
 ام و فرشتهها طعام نمج خوردند دست من آن است که
 مرا سمه و کئی زاهد چون این بشنید کار آسان دید بر خاست
 و سر بر زمین نهاد و زیر و تنگ او را در سجده کند ایست
 از بام فرود آمدند و زیر کشت ای ملک چون این مشاهد
 کردید با چید و بر خانه علی ایب عالم شمار رویم که در زمان رسید

باشند تا حال او نیز معلوم شود چون بدو خانه او رسیدند
رفتند و در خواب مستی بود و در خانه سستی و زیر دست
بر درها و در آن عالم از خواب بر آمد گفتند که کسانید
و چه مراد شما می دارید و وزیر گفت ای سونامان صریحاً نشان
مکن و دل خوش دار من تا بیام مرا حد آن تا برگ و تداوی
رو تو فرستاده و گفته که هر کناهی که کرده بودی منم را یا مرزیدم
و آنچه کنی بر آید زید و شور ای جوان من شاید که شادمانه
این مرا سجده کنی و زیر سنگین شغول بود و طالب اینهم
انجمن در نزد پادشاه کرد و سرین دید و تمام تراش رود دست
و بانک روز که ان شیطان است از آن است که هر
کسی من نه به همبر ام که پیش من بود آ و در حد ان
که من را سجده کنم این هر کس که در راهی است
و بانامان گفت وزیر و ملک از روی نالاس شدند و ناله
بزن این بد را بر بر کرد این را بی بسیار پشیمانی و در دو
من بعد تر بیست و تقویت جان زیاد کرد * از عبد الله زاده
و حجت الله * که گفت مرا این من رفتم و میری معیری دیدم

و ز بیان راد انما و ده و هر دو چشم از هر دو دست و هر
 پانجاه کشند بزبان فصیح و در مقام شکر گفته اند پس کلمه الحمد عند
 چون گفت و بعد از آن شکر گویم که من که هست چه بسیار اینست
 نصیحت های ندای تنهایی و در باره دشمن و نزه پاکب دنی و فتنه نا
 باوی سخن گویم که شمای دی بر که ان بلا و بسیار در حرم
 کردم تا آواز ششوا میدم کلام یا شیخ انچه اسباب جنگ
 گذاری است و در ذات فتنه و منی بنترجه چه شکر هست
 می که آری مرا گفت ان بظان به استیم که از حق تنهایی
 نبوی زاری به دقیقه است بدان که آن نصیحت که حق تنهایی در
 ناره من کرم فرود را کس و بیکر این نوع کرم به نموده
 که هر چه آلت نصیحت بود از من عاصب فرموده اگر
 یاداشتی بایستی که از این شهوات رفتنی و اگر دست
 داشتنی بکن که حرام و شربت که رفتنی و اگر چشم داشتنی
 یا شاید بیت و مرمانت نبرد و اگر کوس استمن لغو و
 از ششند می هر چه عازر معاصی است از سن باز گرفته
 دل که عمل هر دو بیت و زبان که مرز که و محمد است ادا است

این نگارنده سه مورد را در این معنی و این معنی و این معنی ذکر
 نمودی در این و شکر است ای ای می کند از هم بهتر که از هر چند
 عینا که آن باشم و هم از زمره ذاکران و از این معنی با خود
 حکیم * پرسیدند که آب کسی از صداوت مردم و از
 دشمنی خان قاری می تواند بود که استیجاب هرگز آنرا
 نمی داند و صد نرده باشد خبر و صد از این معنی نشد
 هر آیه از صداوت تعلق آمد و در آنجا که بود و در صیغ
 آن که اگر از ویکی صادر شود باعث صداوت بدان خواهد
 بود اگر بدهی نظیر و رسد و صفت و شمس بیجان خواهد گشت
 * شخصی من کسب * سخت ترین چیز که بر مردم وارد
 می شود آن است که چیزی را در دست نگذارد آن را نخواهد
 صعب تر است یا بر آنست آن است که از او آری
 پس آید که او هرگز آن را نبرد و قرار در خاطر نگردد باشد
 و بعضی عذما بر در خان
 و شوم و این خانه نشین و بگیر آن نشین و
 کسب بود آن تو و این خانه خواهد شد چاکر باشد در آن

طاهر دوری آید * بعضی قورموره است * نه نام رن از
است و بدی جمع جوارح از دینا دوری شد و از ان بدی این
است که از زرد زرد کردی بی * عیال الله * مارک و راست
این * که هر چه بدی بدی نوشت * یا و گفتند تا کی خواهی نوشت
چون باد که ما در حیات با ششم خواهم نوشت * چه شاید
که آن کلمه مرادید و در نوشتن با ششم * از افلاطون الهی *
جوانی که در کتب جبریه بوده باشد که نور پدید آورده است *
و از که صحبت نیکیان و دیدار یگانگان و حرام ستم لری
نوشش * حکیم را آهنگر کرد * فانت حسن خالق را *
که گمراهی کن تا آن آما * ما شکر کنست * هر که غنایب
و از گذار * از حدیث است * اگر بخواه خواهی غنایب خواهر
مرد * تا انهم * در * و اگر نوبه * در * در * در * کن
و اگر فنت ظاهر است * کومانش و اگر از هر * *
باید * * * * *
باید * * * * *
باید * * * * *

دستی برداشت نماید * پانزدهم کویک * روزی

حدیثی بر محمد ابن سیرین که در علم قیصر سیدیل وانی

نظیر بود در آمده در بی طلمام حور و ان سنیو اریو

حورت گفت دوشش نشان دیده ام که چنان مشاهده

می نمایم که ماه در میان ثریا و آرد و شعی آواز او

که بر و این رویار ایابن سیرین کوی دی ازین سخن

در هر ش و گفت و ملک چگونه دیدی آن زن آنرا

و بر گفت بس این سبب را رنگ متعیرت و

بر خاست دوست شکم نهاد تو بهر شش نشانرا غطرا بید

حوال خود وی گفت این را آن نشان است که من

روز پنجم نخواهم ماند قضا را در تمام شهر شوال

شهر و مایه که روز پنجم بود وقت شد * از جمعی در صورت

تعمیرت * که بهترین نو نگریها شد رسمی است و بزرگترین

شادی با قراح دین و باند * با اعمال و شریعت

بین اقوال آن است که در دنیا هر ثابت دور عیبی

همه بی بخانه با هر خبر کرا تا ای تنالی بهادر بود

روز

و عینا مخصوص گم و باید طریق مبارک هم اطلاق آن است
مگر نه نماید و بر دیگران عفا فرخ خود و شکر بهمت را خواهی
و عواما بقدر اکتفا در آورده و پیش و توانگر در با بخت یک
نه است نیزه و هم در صورت حق تعالی منقسم و از
حضرت پیغمبر سلام منقول است که در هیئت فرمود
در حضرت امیرالمؤمنین علی علم که هشتاد کسی اند که
اگر خواند شود تا مدت نگذرد مگر خود را اول کسی که حاضر شود
در سفری که او را خوانده باشد دویم کسی که حاضر کند بر
حاضر نماید سویم کسی که طلب نگیرد از دشمنان خود
تبارم کسی که توقع افسانگی کند از یمنان و لیبیان و نجف
کنند و در ایام از یک میان دو کس باشد بی رخصت
و بیست و چهار آرزو است هم کسی که استخفاف نماید پادشاه
همه چیز کسی که در پیکار نشیند که بر او امان باشد
و بیست و پنج کسی که کوشش بدین امر
ند و از حضرت امیرالمؤمنین و کسی که بیرون آید
سعدی است پایانی از انوار و باشد در حضور مجلس نشیند

در عهد ... هر چه بود ... است ...
دویم آنکه چون دیگران حاضر شوند او حق را بپایان نماید مسیوم
آنکه در آن نهائی برای که صلاح است ...
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است که از
علامت فروتنی آن است که او را ...
که بدست فرما شد از مجلسی که است از او است و دیگر که
در عهد اسلام که در ترک بخار و کند هر چند حق با او باشد
نخواهد که او را در کاری سبایش کند خاندان را نیست
کردم در تو افشع اندم سبب گرامت کردم در فتوی
یا اندم طلب دوست کردم در عرف بهیشت یا فتم
طلب عبادت کردم در روع یا فتم طلب مشرک کردم در
و صانع حق یا فتم طلب غنا کردم و توانم یا فتم طلب
و اجنت کردم در ترک حسد یا فتم طلب ترک دنیا کردم
و خواستم یا فتم طلب جاه ... در طلب صلوات یا فتم
طلب عاقبت کردم در خاموشی یا فتم طلب انفس کردم
و تلاوت قرآن یا فتم طلب کمک خود کردم در تلاش

یا قسم * از باد شاه ~~میر~~ عساک * م * خون بیا

نار نویسد و راقاب او مبالغه کند تا نمر و رشود بر این

موجب نویسد که هم شوی تا به این ایا ن باید و اگر خلافت کند

باید و اینم خدای کریم اندو این شخص سوکلان است همانا

انچه یافت ازیر عقید و یاقت * شیخ ابو سعید ابو الخیر *

را گفته که فلان بر روی آب می رود گشت سهیل است و زغ

و صعبه بر روی آب می رود گفته بر هوا می پرد گشت

ز هنر و کس بر هوا می پرد گفته در لحظه از شهری بشهری

می رود گشت شیطان در یک نفس از مشرق به مغرب

می رود این را همیشه نیست مرد آن بود که بیان طاق

نشید و داد و ستد کند وزن خواهد و با طاق آسیر و دواز

خدای خود طاق نباشد * آسیر را گویند * صاحب کرم

مکرم بد و اگر چه در و بیش بود و خیل ز بلبل اگر چه تو نکر باشد

* از شهر گویند که * هر است که ز او سنگ

وزر بر ابر باشد * آورده ابد * که شخص با اقبال

حکیم گفته اند * این سستی نمی گنم که جاست از نور ایل

ام حکیم گفت سن چندان انا تمام کنم که عفت از تو
 بر طرف سازم اگر واداد باشد که غره ماه برارک و رمضان سال
 آید هر روز خواهد بود اما حطمه نماید که پنجم ماه بهر که روز است
 همان روز غره رمضان سال آید خواهد بود روز شایع
 سعدی رحمة الله علیه * پدارالکفایت و از حکیم
 پرسید که در روز و کاه پنجمت حکیم از جو جدا و با خرماند
 و پلانته پس پر و آن سوخته را با ارا کسفا بر این معانی
 آورده بود که گفت ای پست کاه در این آبی که نمره مرا
 است و این و از بود بیار پنج یازمه می و برک پشمبانی
 و تخم شکب (و) و جوز بر بانی و کاه صراست و شدناقل
 عادت و ابجیر کسفر نیزی، دار چینی اسشال و نون
 شکبگی و قندس اکندگی در میان حصوح و امل شروع
 و نهان زاری و نیاز و حرمان کرازد و سوره
 میدی آرد بر زمین و بهانه آن شود است اس تخم بگو ص
 و از هر وزن عجز زاری به پسر و بشود به پشم کربان
 و ناپه دل بر بیان عجبین سازد در و پاسبان کار می آید

و بآتش آه و ناله سحرگاه نغمه نغمه بگویم و در شب
 توکان کن و عین اشکس اظلم بر و ریزد بزبان منطالم
 * رینا طلبنا فمحلوا ان لیه تغیر لغنا و تر جیبنا لنکر ذن
 من الضایر * طردم و مسه همیشه سوم غیر تو کم ساز
 و در آفتاب امید واری از بعین بگرد و بعد از آن در
 حراحت تا خود یاس مرهم ساز که کیم متعالی الیه و در آن
 و زمان کند شیخ بود و مند از استماع این سخن و بر بحر
 تفکر و غیر سه فرود بر او کریان و کریان آن کسی از کسم
 حادثی بگرفت و از بی در مان شرافت * این پند های
 بود مند که لیسان پسر خود را و صیت نمود و بود
 بد اندای پسر خدایر ایشانس هر چه کوفی از بند و نصیحت
 نخست بدان کار کن قدر مردم بدان سخن * مذ اند و خویش
 کوی حق مردم است * خود نگاه از مردمان را بوقت
 چشم آزمای دوست را بسود و زیان استکان نما
 و در صفت و او * ویرک کردن از مردم اجله و نادان بگیر
 تا پیر یا مردم معیج و انا کن و در کار خیر جد و جهد نماید

سخن به حجت کوی جوانی را خست و آن به کام جوانی
 کار و جهان را سامان کن باران و دوستان را عزیز
 و از خدمت مادر و پدر و اجنبی بگذر اسما و را بهترین پدر
 و آن جوان مردی پیشه کن خدمت مویان بواجبی بگذر
 و رخام هر که در آئی دست و زبان نگاهدار نامه و شن پاک
 و از با جماعت با بار باش فرزند را عالم و ادب و پیران احسن
 و سواری. یا موزدین را برای آن جهان و درم بران آید
 جهان نگاهدار از روز و کنش که پوشی ابتدا، بیای راست
 کن و وقت به آن آوردن از شب به آن آید با هر کس
 کار نامه از ده ظاهرت او کن شب که سخن کوئی اندک
 نرم کوئی و بروز که سخن کوئی اول به مویان که گم خورد
 و کم خفتن را عادت کن هر چه نمودم بسدی به مردم
 پسند کار با به انشس کن تا آید به سعادتی کن باران
 و کوکان را از کای بر چرخسان دل منه از به اصناف و خا
 چشم بر ادبی اندیشه و کار را مشورت کرده اند همیشه
 کار و روز به خردان کن را کسر و نخیل امید بین به آید بر رک

زمین خود مزاج کهن با مردم بر ترک و دانا سخن در از کوی
 حوام را بخود گستاخ مساز حاجت مند را نوید مگردان
 در خانه مردم که خدائی کهن باج کس را بخانه خود که خدائی
 ده از جنک کند بشه پاد کهن بر مردم را با حیرت خویشا میر کار
 بی تدبیر کهن بعد آمد کسان آمد اسنان مشو ایس کس را بعد
 آمد بار کهن میان زن و شوهر مانجی کس مان خود را بدوست
 و دشمن منهای سخن نامشرد و نگار میر خویشا و ندی
 از خویشان میرا در سب یاد کس تا توانی جنک کهن قوت
 از مایه باش آزموده نویسن را جز اصلاح کمان میرمان
 خویش بر سفره مردمان مخور در کار تا تجیل کس من خود را
 از زبان آید در رخ مند و نشستم سخن کوی به که خود را نشناسد
 اردا میدین مدار بوقت بر آمدن آفتاب محسب پیش
 مردم در گ آب بنس بنس آستین پاک کهن جای
 نشستن خود دیدان سخن مردم کوش و از شب بر نه مخر
 خود را بنس نمره ن بخار از بر ز کمان و پیران بنس
 بر آه رود در میان سخن مردم چه با سپهر از پند چه در است

بیاورد و آنی بر سر خود برده منشین کس را در بروی مستمای
 بایستد و در آن سمن مگوی شمس مهمان بر کسی نشم
 نگران مهمان و اگر بار ما با قارغ با سال بر سر منت منشین
 از هر سو و در آن آبروی خود مبرد شیر مباحش و ندول
 خصوصت کور از فتنه و جنگ بر کران باش نصیب نازیر
 چاره شیب هر که ای کار و جانمده انکاشری و درم بهباشش تر از شیب

فهرست کتاب منتخب السیر

بیان	تفصیلی	بیان	تفصیلی
۱	۱۱۱	۱	۱۱۱
۲	۲۳۷	۲	۲۳۷
۳	۲۵۲	۳	۲۵۲
۴	۲۷۰	۴	۲۷۰
۵	۲۸۶	۵	۲۸۶
۶	۳۲۳	۶	۳۲۳
۷	۳۲۵	۷	۳۲۵
۸	۳۳۰	۸	۳۳۰
۹	۳۵۲	۹	۳۵۲
۱۰		۱۰	

البحر بعد تعالی و الامته که نسخت منتخب السیر است

قبضه برینا مبران او لوالا از م و دیگر لظا لغتہ بیبیر و خریدہ کہ
 از ما حفظہ اہرست معلوم خواہد شد یا فانت و انداد مسجد
 حسین نقش صاحب و سید و ادعای صاحب ما ہتام
 اذہف العناء نور علی خان بتاریخ پانز و ہم شہر شوال
 ۱۲۳۶ ہجری طبع کردید و حاتمہ ہر نسخہ مذکورہ بہر
 نور علی خان نقش پذیر شد و ہر نسخہ کہ خالی از مہر و بیغیر ہفتہ
 بد آباش سر رون است و فرای آن غیر شروع فقط



مصحح
 اجلہ

سفر ناط	۳۸
اجلیہ	۴۴
محمد بن سیرین	۴۴
حبیب الوردیہ	۵۴
محمد بن سیرین	۱۲
حبیب الوردیہ	۴
الرد العسم صالح الذریب	۶۷
رب الغنم صالح الذریب	۳
انہما	۷۸
انہما	۱
حبیب الیاقوت	۸۱
حبیب الیاقوت	۱۲
جان ترا	۹۵
جان ترا	۹
بودم	۱۰۳
بودم	۱۴
قانونس بن سیم کہ	۱۱۹
قانونس بن سیم کہ	۱۰
ہر کہ خالی	۱۲۰
ہر کہ خالی	۸

موضوع	واظ	مطر	نوع
نخت انور	نخت انور	۲۰	۱۱۰
انتها	انتهای	۱۳	۱۱۱
زکریا	زکریا	۴۴	۱۱۶
اشبهر	اسمه	ایضا	۱۱۷
نانان	نانان	۵	۱۱۸
واورا	واود	۱۶	۱۱۹
پرد	پرو	۱۵	۱۲۰
عاشق نری است	سازنل است	۱۴	۱۲۱
ربان	بر نام	۳	۱۲۲
اودعا	اوعاد	۵	۱۲۳
قادیل	خابل اسم	۱۳	۱۲۴
نون	خان	۱۵	۱۲۵
اشبهر	کوداسه	ایضا	۱۲۶
دل	به خابیل اسم	۸	۱۲۷
نجم نون چنانکه	نجم چنانکه	۱	۱۲۸
کلبیت	کلبیت	۳	۱۲۹
نخت انور	نخت انور	۱۶	۱۳۰
اوموحسی	ابوحسی	۷	۱۳۱
زکریا	زکریا	۴	۱۳۲

مجلد	صفحہ	عنوان
۱۶۴	۱۴	میرزا حسن و میرزا حسن
۲۰۴	۱۱	کر جہان
۲۱۵	۹	ابو بن احتیاج
۳۱۵	۸	بھڑ
۲۴۰	۲	مغرب و البھارہ
۱۶۵	۱۵	نحو است
۲۲۶	۱۰	قاسم
۱۶۵	۲	قاسم
۲۲۴	۱۶	سید
۲۳۸	۱۰	سید
۲۶۶	۱	نور
۲۵۷	۴	الغدیۃ الامت
۲۸۴	۱۰	سام بن عبد الہکیم
۳۰۶	۱	تہرس و نور
۱۶۵	۱۵	مال خوار
۳۰۸	۲	منافع
۳۱۱	۲	منافع
۱۶۵	۱	منافع